**تاب بازی**

**تقی خانی، بهروز**

بازی‏ای است که امروزه در تهران معمول است و تاب بازی نامیده می‏شود از آن نوع‏ بازی‏هایی است که سابقهء طولانی دارد و قدمتش به ایران قبل از اسلام می‏رسد.

در کتاب«خسرو قبادان ورتیک وی»آنجا که غلام،هنرها و بازیها را بر خسرو می‏شمارد بندبازی را بعنوان یکی از هنرها ذکر می‏کند،البته اگر این بندبازی بمعنای تاب‏بازی‏ باشد و همان معنی را بدهد که امروزه در لهجهء رفسنجانی معمول است،کتاب«خسرو قبادان وریتک وی» قدیمیترین مأخذی است که از تاب‏بازی اسم برده است.

ابویحان بیرونی در آثار الباقیه داستانی نقل می‏کند که حاکی از تاریخ کهن این بازی است. می‏نویسد،جمشید در نوروز وقتی که عرابه را ساخت بر آن سوار شد و جن و شیاطین آنرا بیک روز از کوه دماوند تا بابل حمل کردند،مردم از دیدن این امر در شگفت شدند و این روز را جشن گرفتند، و امروزه چون ارجوجه شبیه به عرابه است مردم بر آن سوار می‏شوند.

«ان جم‏شید لما اتخذ العجله رکبها فی هذالیوم و حملته الجن و الشیاطین فی الهواء من دباوند الی بابل فی یوم واحد فاتخذه الناس عیدا لما رأوا فیه من الاعجوبه و ترجحوا بلارجوحات‏ تشبها به.(ص. 216)

ارجوحه را صاحب منتهی‏الرب بمعنی تاب‏بازی آورده ولی مؤلف تاج العروس آنرا بمعنی آلاکلنگ ذکر می‏کند و می‏نویسد:

«و هی التی یلعب بها و هی خشبة تؤخذ فیوضیع وسطها علی تل عال ثم یجلس غلام علی احد طرفیها و غلام آخر علی الطرف الآخر فترجع الخشبه بهما و یتحر کان فیمیل احدهما مصاحبه الآخر.» درحالیکه در اقرب الموارد«الارجوحه»بمعنی«الرجاحه»و«الرجاحه»بمعنی «حبل‏ یعلق و ترکبه الصبیان»آمده است.از پیداست که ارجوحه هم بمعنی آلاکلنگ،و هم‏ بمعنی تاب بازی،هر دو بکار رفته،ولی ابوریحان بیرونی آنرا فقط بمعنی تاب بازی آورده‏ است.و از این جهت است که می‏نویسد«تاب»را تشبیه کردند به عرابه‏ای که در هوا توسط جن‏ و شیاطین حمل می‏شد.

اسدی در«لغت فرس»ذیل بارپیچ می‏نویسد:

«رسنی باشد که زنان و کودکان ببندند و برو نشیند و می‏آیند و می‏روند در هوا معلق.» بوالمثل گوید:

«ز تاک فرو هشته و ز باد نوان‏ چو زنگیانی بر بازپیچ بازیگر»

صاحب معیار الجمالی همین بازی را ذیل واژه بادپیچ ذکر می‏کند و می‏نویسد:

«بادپیچ ریسمانی باشد روز نوروز از بام درآویزند تا بر آن نشینند و در هوا آیند و روند و در کرمان آنرا گواچو گویند و در اصفهان چنجیل خوانند.»و این بیت شعر را بعنوان مثال‏ آورده است:

امن و عدل و استقامت در هوای ملک تو باد چون بازی‏کنان بازی‏کنان بر بادپیچ

(معیار الجمالی ویراستهء دکتر کیا)

ولی جهانگیری این شعر را باین ترتیب ثبت کرده‏اند:

امن و عدل و استقامت در هوای ملک تو باد چون بازی‏کنان بازی‏گران بر بازپیچ

در برهان قاطع گواچو و گواچه هر دو بمعنی تاب بازی آمده است و همان است که‏ امروزه کرمانیان آنرا گاچ می‏نامند و مردم بم گاچو.

هم‏چنین چنجیل که مؤلف معیارالجمالی بآن اشاره می‏کند و می‏نویسد که اسم محلی‏ تاب‏بازی در اصفهان است،در برهان قاطع بصورت چنچولی آمده است و امروزه آنرا چنگولی می‏گویند.

جهانگیری در ذیل بازنیچ(بازاء منقوطه موقوف و نون و یای معروف و جیم عجمی)علاوه‏ بر آنچه که سایر مؤلفین فرهنگها آورده‏اند می‏نویسد:«و آن را اورنک و کاژو و هلوچین و هلو نیز گویند.»

اورنک را مؤلف برهان قاطع بصورت اورک(بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و کاف)ثبت کرده است‏ و می‏نویسد«ریسمانی باشد که اطفال در ایام عید نوروز در شاخ درخت و مانند آن آویزند و بر آن نشسته در هوا آیند و روند».احتمال می‏رود اورنک و اورک اسم محلی این بازی در شیراز باشد،زیرا امروزه هم چنین بازی را شیرازیها آبرک می‏گویند.

کاژو همان گاچ و گواچو و گواچه و گازه و کاژه است که در بیشتر فرهنگها ذکر شده است و همانطور که عرض شد تحریفی است از اسم محلی تاب‏بازی در کرمان و بم.

هلوچین هم اسم محلی تاب‏بازی در رشت است و امروزه آنرا هلاچین می‏گویند.ولی‏ در اینکه آیا هلو نیز به معنی تاب بازی است و همان معنی را می‏دهد که جهانگیری آورده است؟ جای تأمل است زیرا رشیدی هلیو را مساوی هولک و بمعنی کردگان بازی آورده است و مؤلف‏ برهان قاطع هم می‏نویسد:

«هلوی(بکسر اول و ثانی و سکون تحتانی مجهول و واو مکسور به تحتانی زده)چهار مغز و کردکان بازی را گویند.»

جهانگیری بانوچ را هم بمعنی بازنیچ آورد است و بازنیچ را همچنان که گفته شد بمعنی بادپیچ.فرالاوی گوید:

طارمی از سرای تست فلک‏ منطقه ریسمان بانوچ است

ولی در برهان قاطع آمده که«بانوچ بسکون جیم فارسی جای خوابی باشد که بجهت اطفال‏ سازند و از جایی آویزند و طفل را در آن خوابانند و حرکت دهند تا در هوا آید و رود.»

علاوه بر آنچه ذکر شد مؤلف برهان قاطع سرید را هم بمعنی تاب‏بازی آورده است. این بازی را در لهجهء فرویکی گا،و در لهجهء آشتیانی توی،در ابهر کو،در ترکی آذربایجان کوف‏ در نهاوند کو،در کرمانشاه کوف،در بروجرد قوت،در بندرعباس جی‏کو،در اراک قو،در یزد بیز در آمل تو،در قوچان باد در مشهد باد دادن در سنندج داردیله‏کانی،در لری هرازگانی،در همدان لنگو،و در مهاباد جولانا گویند.

با آنچه گذشت نفوذ واژه‏های محلی در فرهنگها به ما معلوم می‏شود و آشکار می‏گردد که تا چه‏ اندازه فرهنگ‏نویسان در کار خودشان بی‏دقتی نشان داده‏اند و تا چه پایه در ثبت و ضبط دقیق لغات‏ بی‏علاقه بوده‏اند.اینست که ما برای یک مفهوم به چندین واژه برمی‏خوریم در حالیکه بیشتر آن‏ واژه‏ها در متون فارسی،چه در نظم و چه در نثر بکار نرفته است.بقول آقای پروین گنابادی«در فرهنگهای‏ گذشتگان لغات ادبی و الفاظ محلی را از هم جدا نمی‏ساخته‏اند چنانچه در برهان و حتی در لغت فرس‏ اسدی این اختلاط را می‏بینیم،اکنون اگر محققان در فرهنگهای جدید تا حد امکان برای لغات‏ محلی علامت مخصوصی قائل شوند و قید کنند در کدام محل متداول است خدمتی بسزا بادبیات فارسی خواهد شد.»

محمد دانش بزرگ‏نیا

آموخت...

آن صورت دل فریب ما را در وصف تو شعر گفتن آموخت‏ وان شعلهء عشق آتشین را در سینهء خود نهفتن آموخت‏ گلزار جمال تو بعشاق‏ گل گفتن و گل وشنفتن آموخت‏ وان چشم سیاه نیم خفته‏ چشمان مرا نخفتن آموخت‏ وان سینهء مرمرین به«دانش» پستان بدهان گرفتن آموخت